

فتنه، شورش، انقلاب و فروپاشی اجتماعی

مصاحبه بهزاد اسدی با تراب ثالث

۱- می‌خواهیم درباره‌ی بسترها و زمینه‌های مادی و اجتماعی و سیاسی پدیدآورنده‌ی خیزش اعتراضی اخیر در ایران نظر شما را بدانیم. این پرسش را می‌توان به شکلی مشخص‌تر به دو بخش تفکیک کرد. از یک سو می‌توان علل بلند مدت و عوامل تاریخی بر سازنده‌ی این وضعیت را مورد بررسی قرار داد و از سوی دیگر علل و عوامل متأخرتر یعنی بازه زمانی چند سال گذشته و حتی ماه‌های اخیر را بیش‌تر مورد کنکاش قرار داد. این تفکیک از آن جهت حائز اهمیت است که هر نوع اکتفا صرف به بررسی علل ساختاری و طولانی مدت باعث از دست رفتن خودویژگی‌ها و لحظات مهم مؤثر در شکل‌گیری وضعیت می‌شود. برعکس، بسنده کردن به عوامل کوتاه مدت و تسریع بخش، خطر گرفتارشدن در دام رویکردهای جزیی‌نگر و نزدیک‌بین را پدید می‌آورد.

پاسخ به سؤال شما نخست به مقدماتی نیازمند است. ظاهر قضیه آشکار است. به وضوح وجه مشخصه‌ی اصلی حوادث اخیر اعتراض گسترده‌ی بیکاران و تهیدستان بود علیه وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور، علیه فقر، بیکاری و گرانی، و علیه دستگاه حاکمه‌ای که مسبب این وضعیت است، در

عصر اینترنت پدیده‌هایی نظیر این خیزش نمی‌توانند مخفی بمانند. اما جریانات سیاسی و تبلیغاتی متفاوت همین ظاهر آشکار را با عینک‌های خاص خود فیلتر می‌کنند و تفاسیر و تعبیر یک‌جانبه و متفاوتی از آن را برجسته می‌سازند و و اغراق نخواهد بود اگر بگوییم این امکان‌های رسانه‌ای نوین بیش‌تر به ابهام‌زایی و اغتشاش‌یاری رسانده‌اند تا شفاف‌سازی واقعیت. خامنه‌ای فتنه‌ی آمریکا را محکوم می‌کند و ترامپ به قیام مردم در دفاع از آمریکا تبریک می‌گوید. "ارتش آزادی بخش ملی ایران" نخست "قیام مردم" را به ۱۳۲ شهر گسترش می‌دهد و سپس روح مسعود رجوی را مسئول سازماندهی آن معرفی می‌کند، چریک‌های انقلابی آغاز قیام مسلحانه خلق را نوید می‌دهند و اکثریتی‌ها خطر تضعیف اصلاح‌طلبان را هشدار می‌دهند. روحانی‌ماجر را گردن‌رئیزی می‌اندازد و رئیسی اثبات بی‌کفایتی روحانی را برجسته می‌کند. رفورمیست‌ها و سندیکالیست‌های ما از فقدان اتحادیه‌ها شکوه می‌کنند و سوپر رادیکال‌های ما هزاران کمون پاریس را نوید می‌دهند. به اعتقاد من هر چند هر کدام از این تفسیرها ذره‌ای از حقیقت را نیز در خود داشته باشند مسائل سیاسی در ایران قدری پیچیده‌تر هستند و باید تحلیل دقیق‌تری ارائه داد.

در وهله‌ی اول برای درک اوضاع سیاسی ایران در چهار دهه‌ی گذشته، منجمله حوادث اخیر، باید دو خصوصیت زیرساختی آن را در نظر داشت:

اول اینکه هر چند انقلاب ۱۳۵۷ به شکست انجامید اما شرایط عینی انقلابی در ایران از میان نرفته است. نه تنها تمام تکالیف دموکراتیک و تاریخی انقلاب ایران مثل مسئله‌ی آزادی، امنیت، برابری در مقابل قانون، و یا مسائل بزرگ اجتماعی مثل مسئله‌ی ملی، ارضی و آزادی زنان لاینحل باقی مانده‌اند

که هم پیچیده‌تر شده و هم تکالیف جدیدی به آن افزوده شده است. در بسیاری موارد مثل مسئله‌ی جدایی دولت از مذهب و یا مسئله‌ی آزادی زنان حتی به عقب برگشته‌ایم. علاوه بر این، گسترش چشمگیر مناسبات کالایی در این دوره، آن هم مناسبات فعلی نئولیبرالیستی حاکم بر سرمایه داری جهانی، تکالیف ضدسرمایه‌داری را نیز دوصد چندان برجسته‌تر ساخته است. گردش سرمایه در ایران هر ساله صدها هزار به "ارتش ذخیره کار" افزوده است و این ناتوانی سرمایه‌داری در دوران انحطاط در جذب توده‌هایی که خود با غصب مالکیت از وسائل تولید مستقل جدایشان ساخته و آواره شهر و روستا کرده است، در دهه‌ی اخیر شدت و سرعت بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است. تعداد بیکاران و تهیدستان شهر و روستا به دو و یا شاید سه برابر زمان شاه رسیده است. این وضعیت به نبردهای سیاسی در ایران، حتی اختلافات ساده‌ی تاکتیکی درون هیأت حاکمه حالتی انفجارپذیر داده است. ما بارها این پدیده را مشاهده کرده‌ایم. آخرین نمونه‌ی بزرگ، اعتراضات به تقلب انتخاباتی ۸۸ بود. در رخدادهای اخیر نیز در اعتراض به گرانی و بیکاری. در شرایطی که شکاف بین داراها و ندارها افزایش یافته و تضادهای طبقاتی تشدید شده اند، این حالت انفجارپذیر را هر روزه برجسته‌تر مشاهده کردیم. مضافاً به اینکه باید به این وضعیت دو پدیده‌ی جدید را نیز اضافه کرد: وزنه‌ی مهم جوانان در جمعیت و گسترش شبکه‌های اجتماعی و در نتیجه رشد امکانات ارتباطی علیرغم استبداد قرون وسطایی آخوندی.

بنابراین تعجبی ندارد که هر بحران سیاسی، هر شورش و اعتراضی در جامعه‌ی ما، بدون در نظر گرفتن منشاء و ماهیت آن و بدون حتی حضور هرگونه عامل رهبری ذهنی، می‌تواند تمام مسائل انقلاب ناتمام ایران را از

عمق سرکوب شده جامعه به سطح کاملاً آشکار آن منتقل سازد. حتی توطئه‌های سیاسی باندهای مختلف سرمایه‌داری داخلی و خارجی اگر به گشایشی سیاسی بیانجامد می‌تواند به سرعت به جنبش اعتراض عمومی یعنی به چیز دیگری با ماهیتی کاملاً متفاوت تبدیل شود. بدین ترتیب هنگامی که جرقه‌ای کوچک آتش زیر خاکستر را شعله ور می‌سازد نه می‌توان بر اساس آن جرقه ماهیت آتش بعدی را توضیح داد و نه به سبب آتش بعدی جرقه‌زن را نادیده گرفت.

دوم اینکه پس از پیروزی ضدانقلاب و خارج شدن بدیل انقلابی از صحنه‌ی سیاست، تضاد اصلی در جامعه‌ی ما به تضاد بین شکل آخوندی رژیم سیاسی و ماهیت بورژوایی دولت تبدیل شده است. بارها مشاهده کرده‌ایم که جناح‌هایی از داخل خود سلسله مراتب شیعه برای اصلاح شکل آخوندی سر بلند می‌کند اما به محض آنکه منطق اصلاحات حاکمیت آخوندها را با چالش روبرو می‌کند، تیشه به ریشه اصلاحات می‌زنند. حتی در چپ سوسیالیست نیز بخش کم و بیش رفرمیست آن، یعنی بخشی که به نحوی از انحاء چشم به بالا دوخته است در دام همین تضاد گیر کرده و دائماً باید جایگاه خود را براساس منازعات درون هیأت حاکمه تعریف کند. البته در درازمدت، منطق سرمایه نیرومندتر است و شکل حکومتی باید با ماهیت سرمایه‌دارانه دولت منطبق شود، همان طور که در سطح جهانی نیز گرایش عمده در جهت انطباق دولت-ملت‌ها با سرمایه‌داری جهانی و مناسبات حاکم بر آن است. و علیرغم سلطه‌ی آخوندها در تمام دوران بعد از شکست انقلاب ۵۷، به تدریج رژیم سیاسی در ایران نیز از برخی لحاظ شکل عادی‌تری بخود گرفته است. بهترین تظاهر این گرایش را می‌توان در کاهش تدریجی نقش آخوندها در دستگاه اجرایی رژیم

مشاهده کرد. اما این تضاد نه تنها از میان نرفته بلکه آشکارتر شده است. ناتوانی بورژوازی در حل این تضاد و منطق مادی سرمایه عملاً منجر به پیدایش حالت رژیم دوگانه شده است. دولتی با دو سری دستگاه اداری و اجرایی. یکی نوعی از خلافت اسلامی که بخش عمده‌ای از نیروهای مولده را نیز در اختیار خود گرفته و به پشتوانه نیروی مسلحی چند میلیونی می‌تواند حاکمیت خود را بر کل ایران تحمیل کند و دیگری نوعی حکومت "رسمی" بورژوایی که هم از لحاظ اقتصادی و هم سیاسی رژیم زیر دست است و دائماً باید تلاش کند کنترل جامعه را از دست خلافت بیرون بکشد. بنابراین در شرایط فقدان جنبش توده‌ای هم رقابت‌های درون سرمایه‌داری ایران (به اصطلاح جناح‌های حکومتی) و هم منازعات سرمایه‌داری جهانی با ایران (مداخلات امپریالیستی) به عوامل اصلی محرک بحران‌های سیاسی در ایران تبدیل می‌شوند. بورژوازی ایران در کلیتش مفلوک‌تر از آن است که بتواند این تضاد را به تنهایی حل کند. برای شکست انقلاب ۵۷ قدرت سیاسی را به سلسله مراتب شیعه واگذار کرد چرا که فقط آن‌ها با پایگاه توده‌ای خود قادر به سرکوب انقلاب بودند. اما علیرغم شکست انقلاب، بورژوازی ایران نه تنها قادر نیست قدرت را پس بگیرد که اکنون جز اسکلتی از دولتش چیزی باقی نمانده است. این طبقه که خود از بالا و به کمک امپریالیزم قدرت را گرفته بود اثبات کرده که بی‌اصل و نسبت‌تر از آن است که بتواند بدیل خود را به جامعه بقبولاند. سلسله مراتب شیعه نیز لایه‌ای نیست که بر اساس عقل یا مصلحت دوران، قدرت را پس بدهد. اینها از دوران صفویه تاکنون برای تصرف قدرت سیاسی تلاش کرده‌اند و اکنون این قدرت باد آورده را به این سادگی پس نخواهند داد حتی اگر شده جامعه‌ی ایران را به قرون وسطی ببرند. حتی

ژنرال‌های فاشیست در حکومت‌های نظامی از این‌ها عاقل‌ترند. اتفاقاً وضعیت خاورمیانه و نقش مخرب آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی به دستگاه خلافت اسلامی ابزار و بهانه‌های لازم برای گسترش سیطره خود در کل منطقه را نیز اعطا کرده است.

در این بستر کلی باید چند عامل جاری را نیز به تحلیل اضافه کرد که درک جوانب مشخص بحران سیاسی فعلی را ممکن بسازد:

نخست مسأله‌ی توافق هسته‌ای و تأثیر آن بر تضاد مورد اشاره‌ی بالاست. توافق هسته‌ای با غرب درواقع آن کاری را کرد که بورژوازی ایران قادر به انجام آن نبوده است. سرمایه‌داری جهانی عملاً رژیم ولایت فقیه را وادار کرده است که دستکم روی کاغذ مسیر اصلاحات را بپذیرد و به قوانین و مقررات بین‌المللی سرمایه‌داری جهانی تن بدهد. یعنی تضاد بین رژیم مذهبی و دولت سرمایه‌داری در عمل و به پشتوانه امپریالیزم به نفع بورژوازی در حال از بین رفتن است. اما آخوندها البته هنوز این واقعیت را قبول ندارند و دست به هر اقدامی خواهند زد تا منجر به تضعیف خلافت نشود. عقل به سرمایه‌داری برجام را حکم می‌کند، اما "رهبر عالیقدر" که هم رهبر رژیم بورژوایی است و هم رهبر امت از سویی باید حمایتش از عقل بورژوایی و برجام را نشان دهد و از سوی دیگر جنبش‌های شبه فاشیستی و حزب‌اللهی را علیه آن در حالت بسیج نگه دارد. از یک طرف به واسطه‌ی برجام رسمیت و قانونیت خود را به سرمایه‌داری جهانی نشان می‌دهد و از طرف دیگر زمین و زمان را با موشک‌هایش به چالش می‌کشد. در تمام دوران ریاست روحانی خرابکاری دستگاه خلافت علیه حکومت رسمی ادامه داشته است. بخصوص بعد از انتخابات اخیر و شکست مفتضحانه کاندیدای مورد قبول خلیفه این

خرابکاری‌ها شدت گرفته است. بنابراین قبل از آنکه امپریالیزم و اسرائیل و عربستان بتوانند توطئه جدیدی علیه رژیم ولایت فقیه سازمان دهند خود آقایان زمینه‌های آن را فراهم ساخته بودند. همان‌ها که آقایان را بر انقلاب ایران تحمیل کردند طبعاً در میان خود آقایان نیز امکانات و نفرات دارند.

مسئله‌ی دیگر تعیین و تثبیت خلیفه‌ی بعدی است که اکنون به پاشنه آشیل رژیم ولایت فقیه تبدیل شده است. و این کار باید قبل از مرگ خلیفه فعلی صورت بگیرد. اگر با استفاده از منزلت و جایگاه خمینی حتی بعد از مرگ وی نیز توانستند رهبر بعدی را به "نظام" بقبولانند، منزلت و جایگاه خامنه‌ای هم اکنون توسط مسئولین اسبق و حال رژیم به قدری زیر سوال رفته که این احتمال را هر روزه ضعیف‌تر ساخته است. کسانی مثل رئیسی و لاریجانی که تا کنون به عنوان کاندیداهای ممکن معرفی شده بودند در زمان حیات خود آقا به قدری بی‌آبرو شده‌اند که به دشواری بتوان تصور کرد بعد از مرگ وی بتوانند رهبری خلافت را در دست بگیرند. این احتمال نیز هم اکنون در جامعه‌ی سیاسی مطرح شده است که در واقع شخص رهبر بدین وسیله مشغول فضا سازی برای قبولاندن ولیعهدشان آقا مجتبی به امت است. ما البته از اندرونی آقا خبری نداریم اما چه بسا شیطنتهای احمدی نژاد نیز با چراغ سبز آقا مجتبی صورت می‌گیرند. چرخش ۱۸۰ درجه‌ای آقای روحانی بعد از انتخابات را نیز باید در همین ارتباط در نظر گرفت. او که در انتخابات اخیر هم مقبول ملت بود و هم مقبول غرب (بویژه انگلیس و اروپا)، اگر بتواند سپاهیان خلافت و دستگاه قضایی آن را نیز متقاعد سازد، به رقیب نیرومندی در برابر ولیعهد تبدیل خواهد شد. افشاگری‌های احمدی نژاد علیه باند لاریجانی و یا به چالش کشیدن نقش "آقایان" در قدرت را باید به حساب همین موضوع

گذاشت. دوران فعلی دوران یارکشی است. اینکه عاقبت چه خواهد شد البته قابل پیش‌بینی نیست اما آن چه مسلم است اینکه تعیین مسیر بعدی رژیم، یعنی شکل حل تضاد بین حکومت اسلامی و دولت بورژوازی، به واسطه‌ی ترکیب با مسأله‌ی جانشینی خامنه‌ای به داغ‌ترین منازعه درون هیأت حاکمه تبدیل شده است.

در چند دهه‌ی گذشته دیده‌ایم آقایان برای حفظ مشروعیت دو راه حل بیش‌تر نداشته‌اند: یا لیبرالیزم آبکی و طرفدار غرب (یعنی کم و بیش همین برنامه آقای روحانی) یا پوپولیزم آبکی (یعنی کم و بیش همان برنامه‌ای که رئیسی در انتخابات قبلی مطرح می‌کرد و با درجه‌ی بیش‌تری از عوام‌فریبی از جانب احمدی نژاد قبلاً مطرح شده بود و اخیراً نیز به راه افتاده است). "آبکی" به این دلیل که نه لیبرالیزم و نه پوپولیزم آقایان نمی‌تواند جدی باشد چرا که هر دو راه حل به سرعت نقش خود آقایان را به زیر سوال خواهد برد. لیبرالیزم، دستگاه خلافت را به چالش می‌کشد و پوپولیزم دزدی و مفتخوری آقایان و آقازاده‌ها را آشکارتر خواهد ساخت. بسیاری از مدارک دزدی و فساد و سوء مدیریت آقایان از طریق جناح‌های رقیب درون خود رژیم افشاء شده‌اند. جالب این است که اپوزیسیون شبه قانونی داخل کشور و حتی مارکسیست‌های قانونی ما فقط پس از افشاگری‌های خود آقایان جرأت اظهارنظر در مورد این مسائل را پیدا کرده‌اند. منازعه بر سر قدرت یکی از مسائل مهم و واقعی دوره فعلی است و نادیده گرفتن آن به بسیاری از اشتباهات در واکنش به اعتراضات اخیر و بحران‌های سیاسی بعدی خواهد انجامید.

سوم مسأله‌ی دولت آمریکا و نقش دستگاه راسیستی و شبه فاشیستی رئیس‌جمهور جدید است. انتخاب ترامپ به مدد میانجی‌های مختلف در واقع

واکنشی بود به تضعیف هژمونی امپریالیستی آمریکا در نظام سرمایه‌داری جهانی. فعال بودن سیاست آمریکا در خاورمیانه یکی از مهم‌ترین ابزار حفظ و تقویت هژمونی از دست رفته است. سلطه‌ی آمریکا در نظم جهانی بر سه محور اصلی استوار است: کنترل بر بخش عمده‌ی سرمایه‌ی مالی جهانی، کنترل بر منابع اصلی انرژی و قدرت هژمونیک نظامی. حفظ هر سه ابزار فوق به وضعیت خاورمیانه وابسته است. دولت استعماری اسرائیل پادگان نظامی آن است و عربستان، امارات و بحرین هم هژمونی منابع انرژی را برای آمریکا تضمین می‌کنند و هم حفظ دلار به مثابه ارز مبادلات جهانی که به آمریکا اجازه می‌دهد به خرج مابقی دنیا دائماً دلار چاپ کند. از این بگذریم که بیش از ۳ تریلیون دلار سرمایه‌گذاری جاری فقط این سه کشور در مؤسسات مالی آمریکایی و چیزی بیش از ۱ تریلیون دلار سرمایه‌ای که هر ساله می‌توانند به گردش بیندازند یکی از منابع مهم حفظ هژمونی مالی آمریکاست. مخارج بسیاری از پروژه‌های ارتجاعی امپریالیزم آمریکا البته نه فقط در خاورمیانه بلکه در جاهای دیگر نیز توسط همین دولت‌های دست‌نشانده پرداخت می‌شود. اما شکست پروژه‌ی امپریالیستی تجزیه‌ی عراق و سوریه یکی از بزرگ‌ترین لطماتی است که به این محاسبات وارد شده است و دولت ترامپ باید در تلافی این شکست فشارهای علیه دولت ایران را افزایش دهد. مشاهده کردیم چگونه پس از سفر ترامپ به عربستان سعودی و عقد ۴۰۰ میلیارد دلار قرارداد، دست عربستان برای رهبری این فشار باز گذاشته شده است. کسانی که این عوامل را در منطقه نادیده می‌گیرند و یا به نحوی از انحاء در کم‌رنگ کردن آن نقش دارند خود در واقع آلت دست‌های همین سیاست‌اند. بودجه‌های کلانی که در اختیار سلطنت‌طلبان، مجاهدین و حتی برخی نیروهای چپ‌نما قرار

می‌گیرد ما به اِزای خود را در شعارهای ارتجاعی که خادمین این جریانات به اسم مردم ایران تبلیغ می‌کنند نشان می‌دهد. اوج حماقت سیاسی در این است که بخاطر مخالفت با خلافت خامنه‌ای باور کنیم که آمریکا خواهان آزادی در ایران است؟ ترامپ حتی در دفاعش از مردم ایران نمی‌تواند راسیزم خود را مخفی سازد. او به مردم ایران تبریک می‌گوید که "عاقبت" علیه رژیم استبدادی به مبارزه برخاسته‌اند، اما فراموش می‌کند این امپریالیزم آمریکا بود که ارتش شاهنشاهی و سازمان امنیتش را در اختیار سلسله مراتب شیعه قرار داد تا بر انقلاب ۵۷ سوار شوند و همان مردم و انقلابشان را سرکوب کنند. مردم ایران از انقلاب مشروطه تا کنون علیه استبداد مبارزه کرده‌اند. زمانی که نیاکان حامیان فعلی آقای ترامپ هنوز از برده داری دفاع می‌کردند.

تصادفی نیست که سیل تبلیغات رسانه‌ای منابع وابسته به آمریکا "در دفاع از جنبش مردم ایران" درست چند هفته قبل از تصمیم‌گیری در ارتباط با تعلیق برجام صورت می‌گیرد. بهترین بدیل آمریکا در خاورمیانه بویژه تحت ریاست ترامپ فروپاشی کامل اجتماعی در ایران است و جنایت‌پیشگی رژیم آخوندی شرایطی را ایجاد کرده است که قباح‌ترین هرگونه پروژه امپریالیستی را کمرنگ کرده است. چه خیانتی از این بالاتر که در چنین شرایطی مزدوری برای اسرائیل و عربستان سعودی را زرنگی سیاسی بنامیم؟ اما این دقیقاً پدیده‌ای است که ما اکنون نه فقط در بین طرفداران ضدانقلاب سلطنتی که حتی برخی نیروهای مدعی سوسیالیزم و کمونیزم نیز مشاهده می‌کنیم.

بنابراین این فقط انقلاب نیست که در چشم‌انداز سیاسی جامعه ما نهفته است اگر بدیل دموکراتیک و انقلابی سوسیالیستی در ایران و منطقه شکل نگیرد در کشمکش بین این نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی احتمال فروپاشی کامل

جامعه و تبدیل ایران به محل رقابت نظامی باندهای گانگستر و تا دندان مسلح سرمایه‌داری داخلی و خارجی نیز به همان اندازه واقعی است که بدیل‌های انقلابی. کدام یک از مفسرین ما حتی سه سال پیش وضعیت فعلی سوریه را پیش بینی می‌کرد؟

۲- براساس مشاهدات و فاکت‌ها و روایت‌های ارائه شده توسط ناظران داخلی و خارجی در مورد پایه‌ی طبقاتی و نیروهای اجتماعی درگیر در اعتراضات اخیر چه حدس‌ها و گمانه‌زنی‌هایی را می‌توان مطرح کرد؟ با توجه به دامنه و گستردگی جغرافیایی و محصور نبودن حرکت اخیر در چارچوب برخی مؤلفه‌های قومی و مذهبی و... و بویژه در مقایسه با جنبش سبز چه می‌توان گفت؟ برخی اعتراض اخیر را در قالب مفهوم شورش کور شهری قرار داده‌اند و بعضی نیز در جهت مخالف، با اتکا به وجه سلبی اعتراضات، به کارگیری این مفهوم را غلط دانسته و آن را در راستای تخطئه آگاهانه و ناآگاهانه حرکت اخیر می‌داند. نظر شما در این زمینه چیست؟

نکاتی که در بالا توضیح دادم برای تشریح زمینه‌های این اعتراضات بود اما خود این اعتراضات و ترکیب نیروهای اجتماعی آن را باید بر اساس وضعیت اقتصادی فعلی توضیح داد. سرمایه‌داری ایران با بحران و خیمی روبروست که عمق و گستره‌ی آن از بحران ۱۳۵۵ که زمینه‌ساز انقلاب ۵۷ شد به مراتب فراتر رفته است. این بحران اما تازگی ندارد بلکه فقط بدتر و بدتر می‌شود. بیکاری و فقری که در سرمایه‌داری جهانی همه جا گیر شده است در ایرانی

که نزدیک به دوسوم منابع اقتصادی آن صرف نگهداری خلافت اسلامی و ایادی و انصار آن شده است هر روز شدیدتر نیز خواهد شد. مطابق محافظه‌کارترین آمار موجود تعداد تهیدستان شهری در کم‌ترین تخمین‌ها به ۱۳ میلیون یعنی نزدیک به سه برابر تعداد قبل از انقلاب ۵۷ رسیده است. و در کنار آن تعداد آدمخوارانی که به خاطر حفظ ولی فقیه از قربانی کردن فرزندان خود نیز ابایی ندارند به بیش از ۶ میلیون رسیده است. در شرایطی که میلیون‌ها نفر به نان شب هم دسترسی ندارند، بیش از یک میلیون آخوند به چپاول اموال عمومی و مردم‌فریبی مشغولند. اگر به ویدئوهای تظاهرات اخیر به قول رژیم "میلیونی" در طرفداری از رژیم دقت کنید نزدیک به یک سوم آنان عمامه به سر دارند. و این در شرایطی است که حقوق‌های ۸۰۰ هزارتومانی کارگران که حتی اگر ۳ برابر شود هنوز زیر خط فقر است ماه‌ها پرداخت نمی‌شود. و اعتراض‌کنندگان را شلاق می‌زنند و فعالین کارگری نظیر رضا شهابی را با زنجیر به تخت بیمارستان می‌بندند. بسیاری از صندوق‌های بازنشستگی کارمندان دولتی تاراج شده‌اند و خطر ورشکستگی سایر این صندوق‌ها در کوتاه مدت به مسئله‌ای جدی تبدیل شده است. مؤسسات مالی بی‌حساب و کتابی که به شکرانه برنامه‌های نولیبرالی آقای احمدی نژاد مثل قارچ در همه جا روییده‌اند - و شگفت‌انگیزتر از همه جا در مشهد و آستان قدس رضوی - اندک اندوخته‌های مردم را ملاخور کرده‌اند. نظام بانکی کشور در حال ورشکستگی است. تخمین زده می‌شود که بیش از ۴۵٪ دارایی‌های بانکی در واقع دارایی‌های سمی هستند، ۱۵٪ اموال غیر منقول و مابقی را وام‌هایی تشکیل می‌دهند که عمدتاً به دولت و آقا‌زادگان خلافت اسلامی اعطا شده‌اند و در نتیجه وام‌های کم درآمد. اگر دولت بخواهد مؤسسات مالی را

نجات دهد باید بیش از نصف بودجه سالانه کشور را خرج کند. و هنوز بسیاری از این مؤسسات برای فریب مردم وعده‌ی ۳۰٪ سود می‌دهند. بعد از انتخابات اخیر ریاست جمهوری تا کنون بیش از ۱۰ مؤسسه‌ی مالی ورشکست شده‌اند و سپرده‌های بیش از ۱ میلیون نفر از بین رفته است. نرخ تورم رسمی هنوز بالای ۱۲٪ است و میزان بیکاری بین جوانان به ۴۰٪ رسیده است. کم‌تر کشوری در دنیا به اندازه‌ی ایران تحصیلکرده‌ی بیکار دارد. به گفته‌ی بانک مرکزی بودجه‌های عمرانی کشور در سه ماه گذشته ۷۰٪ کاهش داشته است و فقط در ماه گذشته ارزش پول ایران بیش از ۱۰٪ نزول کرده است. و دردآورتر از همه اینکه بزودی ۷۰٪ مردم ایران حتی آب هم نخواهند داشت. آخوندهای ما که از همه لحاظ مقلدهای شایسته قزل‌باشان صفوی هستند، همان‌هایی که از جمجمه مناره می‌ساختند، حتی نتوانسته‌اند سیستم آبیاری صفویه را حفظ کنند.

شواهد بالا نشان می‌دهد که ایران با بحران اقتصادی وحشتناکی روبروست و کوچک‌ترین علانمی مبنی بر اینکه دولت روحانی راه‌حلی برای رفع آن داشته باشد دیده نمی‌شود. دولت هنوز نتوانسته است از مؤسسات عریض و طویل دزدی و مفتخوری آقایان حتی ۱٪ مالیات اخذ کند. این بحرانی است که بسیاری از لایه‌های طبقاتی را دربر می‌گیرد و ترکیب اجتماعی تظاهرات اخیر بخوبی این پدیده را نشان می‌دهد. البته در بسیاری شهرها مسائل و مشکلات محلی مسبب ترکیب‌های ویژه‌ای نیز شده است اما در مجموع و بر اساس گزارش‌های پراکنده‌ای که تا کنون در دست است می‌توان گفت جنبش اعتراضی عمدتاً متشکل از تهیدستان شهری، کارگران بیکار، بازنشستگان و جوانان بوده است. شاید بخش عمده را تهیدستان شهری تشکیل می‌دادند. آنچه

چشمگیر است حضور کمرنگ لایه های میانی و فوقانی خرده‌بورژوازی شهری بود و از این لحاظ ماهیت آن با جنبش ۸۸ بسیار فرق داشت. تفاسیر متفاوتی از این عدم حضور ارائه شده است اما به نظر من یکی از دلایل عمده این بود که از آنجا که آغاز اینگونه اعتراضات علیه گرانی و بیکاری، که قبل از موج اعتراضات اخیر و تقریباً بلافاصله پس از انتخابات شروع شد، در واقع تحریکات جناح بازنده انتخابات بود که اکنون روحانی را رقیب اصلی در مسأله‌ی جانشینی ولایت فقیه می‌دیدند. مضافاً به اینکه شاید برخی از لایه‌های خرده بورژوازی شهری هنوز عمق بحران فعلی را درک نمی‌کنند و یا به خاطر ماهیت طبقاتی‌اشان راه حل آن را در ادامه حمایت از دولت بورژوائی و حکومت روحانی می‌دانند. به یاد داشته باشیم که انقلاب ۵۷ نیز نخست با شورش‌های تهیدستان شهری آغاز شد و در آن دوره هم در ابتدای کار خرده بورژوازی شهری حضور نداشت.

شورش‌های تهیدستان شهری بنا به ماهیتشان در ابتدا اغلب شورش‌هایی کورند. تهیدستان شهری در ایران هرچند امروزه کم و بیش با کارگران بیکار یکی شده اند، هنوز عمدتاً در لایه های پایینی خرده بورژوازی روستایی ریشه دارند و بنابراین نمی‌توانند بدیلی از خود ارائه دهند. اینگونه لایه های اجتماعی یا باید به بدیل سوسیالیستی جلب شوند و یا سرمایه‌داری و در شرایطی که نه رهبری کارگری و نه بورژوایی به واقعیت عملی و سیاسی تبدیل نشده اند در حد شورش‌هایی کور باقی می‌مانند. درواقع شکست انقلاب ۵۷ دقیقاً آنجا رقم خورد که طبقه‌ی کارگر نتوانست رهبری تهیدستان شهری را در دست بگیرد و اجازه داد که رهبری مذهبی کم و بیش اکثریت عظیم آنان را با وعده های سر خرمن به آلترناتیو ارتجاعی جلب کند. گروه‌های ضربت

ضدانقلاب در چند سال اول بر دوش همین لایه‌ها استوار بود. در شرایط فعلی نیز چنانچه بدیل کارگری شکل نگیرد و نتواند راه را به تهیدستان شهری نشان دهد آینده‌ای جز این نخواهند داشت و عاقبت آلت دست و گوشت دم توپ ضدانقلاب بعدی خواهند شد.

اما گذشته از این ارزیابی کلی باید گفت، اعتراضات اخیر اتفاقاً در مقایسه با شورش‌های نیمه دوم دهه ی ۵۰ چندان هم "کور" نبود. اولاً نشان داد که حتی پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی در ایران دیگر توهمی به آخوندها ندارند. مهم‌ترین و بارزترین جنبه‌ی اعتراضات توده‌ها نفرت همگانی از دستگاه خلافت و نیروهای نظامی و انتظامی آن بود. و این خود نشانه‌ی مثبتی است از انقلاب آینده که نوید آزاد شدن جامعه‌ی ما از نکبت تاریخی آخوندیزم را دربر دارد. بارها شدن مردم از دست دستگاه مذهبی تمام شکست ۵۷ جبران خواهد شد و انقلاب ایران بزرگ‌ترین قدم در راه حل تکالیف تاریخی خود را بر خواهد داشت. بیش‌ترین شعارها ضد آخوندها، سپاه پاسداران و دستگاه خلافتشان و بویژه شخص خامنه‌ای بود. از لحاظ سیاسی نیز از همان ابتدا با خواست سرنگونی وارد میدان شد. برخورد کجدار و مریض در شعارهای توده‌ها نبود و توهم به رفورمیزم و راه حل‌های از بالا دیده نمی‌شد. و این نیز احتمال منحرف شدن آن توسط جناح‌های حکومتی را کم‌تر می‌کند. و از همه مهم‌تر خواست‌های آن بیش‌تر از جنس خواست‌های کارگران و زحمتکش‌ان بود یعنی ضدطبقات بالا و ضد نظام سرمایه‌داری. این‌ها هر سه نشانه‌های تحولات مهمی است که در جامعه‌ی ایران در دوران جمهوری اسلامی رخ داده است. فراموش نکنیم که این لایه‌ها در ضمن می‌توانند بسیار رادیکال و مبارز باشند. در انقلاب قبلی نیز هرچند شورش‌های این لایه‌ها

نخست با سرنیزه سرکوب شد در تمام دوران بحران انقلابی ۵۵ تا ۵۷ در صحنه حضور داشتند. بنابراین اگر طبقه ی کارگر بتواند خود را به مثابه طبقه سازمان دهد و مبارزه علیه نظام حاکم را رهبری کند می تواند به پشتیبانی توده های میلیونی رزمنده ای امیدوار باشد. اما اگر نتواند، جریانات پوپولیستی و شبه فاشیستی هیأت حاکمه نیز می توانند این ها را برای گرفتن قدرت از سلسله مراتب شیعه بسیج کنند.

۳- نمود و تجلی شعارهای ارتجاعی در اعتراضات اخیر را چگونه باید تحلیل و ارزیابی کرد؟ این سوال از چند جهت مهم است: برخی گروه ها و طیف ها و نیز افراد (چه جریانات اصلاح طلب و چه برخی چپ ها) با انگیزه ها و نیت های متفاوت بر ماهیت غیرمترقی جنبش و لزوم کناره گیری (حال چه با بیان آشکار و چه ضمنی) از آن تأکید دارند و البته از سوی دیگر نگاه خوشبینانه ای هم وجود دارد که چندان نگرانی از این بابت ندارد و معتقد است برجسته کردن خطر این شعارها در این مقطع غلط است. اتفاقاً اینجا به نظرم باید بیش تر به بسترها و زمینه های مادی و سیاسی پدیدآورنده و تقویت کننده داخلی این شعارها پرداخت یعنی به جای منتسب کردن شعارهای ارتجاعی به جریانات دست راستی و مرتجع خارج از ایران، بیش تر به عوامل درونزا پرداخت. لطفاً نظر خود را در این زمینه بیان کنید.

اولاً این رژیم روی تمام جنایتکاران تاریخ را سفید کرده است. در قیاس با تمام رژیم های دیگر این رژیم ارتجاعی ترین رژیم موجود در جهان است.

چنانچه مبارزات و مقاومت مردم ایران تا کنون نبود اطمینان داشته باشید این‌ها حتی از جنایتکارترین باندهای داعشی نیز ارتجاعی‌تر و آدم‌کش‌تر می‌شدند. در نتیجه این کاملاً قابل فهم است که چرا برخی از مردم شعارهای ارتجاعی مطلوب ضدانقلاب قبلی، امپریالیزم و حتی هیأت حاکمه عصر حجر عربستان سعودی را مقبول بدانند. اتفاقاً آنچه قابل تحسین است هشجاری سیاسی مردم ایران است که علیرغم این رژیم قرون وسطانی فوج فوج به طرف ارتجاع خارجی نرفته‌اند. همان‌طور که جنایات محمد رضا شاه مردم را به دامن ضدانقلاب آخوندی- بازاری انداخت، خطر آن می‌رود که چهار دهه حکومت ولایت فقیه اکنون مردم را به دامن ضدانقلاب امپریالیستی بیندازد و شرایط را برای تبدیل ایران به لیبی و سوریه و عراق فراهم سازد. اما همان‌طور که در آن دوره می‌بایست علیرغم این مسأله با ارتجاع آخوندی مبارزه می‌کردیم و بزرگ‌ترین اشتباه و در مواردی خیانت جریانات به اصطلاح مترقی دنباله‌روی از آن بود، امروزه هم باید در کنار مبارزه بی‌امان با این رژیم علیه خطر ضدانقلاب بعدی نیز هشدار بدهیم. ارتجاع ارتجاع را تقویت می‌کند. رژیم خلافتی به بهانه‌ی توطئه‌های امپریالیزم جنایتکاری خود را توجیه می‌کند و امپریالیزم به بهانه ضدبشری بودن رژیم ولایت فقیه توطئه‌های ضدبشری‌تر خود را پیاده می‌کند. امپریالیزم و رژیم دو چیز جدا نیستند یکی در دل دیگری است.

ثانیاً این واقعیت که ممکن است توده‌ها شعارهایی بدهند که الزاماً درست نیستند اما قابل فهم‌اند نباید به معنای چشم‌پوشی از شعارهایی باشد که نیروهای ارتجاعی به اسم مردم می‌دهند. شعارهای طرفداری از سلطنت و یا شعارهای راسیستی و شوینیستی و یا مخالفت با مقاومت مردم فلسطین علیه

جنايات صهيونيزم در واقع اثبات مي‌کند که نيروهاي ارتجاعی داخلی و ايادی آمريکا، اسراييل و عربستان سعودی در ايران نيز در اين اعتراضات به درجاتی- هرچند اندک مداخله کرده‌اند و اين دنباله‌ی تلاش‌هایی است که سال‌هاست برای فراهم ساختن زمينه‌های انقلاب مخملی در ايران انجام می‌دهند. و پوشاندن توطئه‌ی انقلاب مخملی در ايران کاری است که سال‌ها برنامه ریزان آن در ايران انجام داده اند. به اعتقاد من به هيچ وجه نبايد به صرف اينکه رژيم پشت "عوامل خارجی" مخفی می‌شود از اين توطئه بگذريم و يا آن را نادیده بگیريم. و از آن بدتر با خوش‌بینی‌های رومانتیک از اين قبيل که اين شعارها صرفاً از روی ناآگاهی اوليه اين اعتراضات است و با پيشرفت جنبش از بين خواهد رفت و يا حتی به شکلی غيرمستقيم در واقع مثبت‌اند و نفرت عميق مردم از دستگاه آخوندی را نشان می‌دهند در واقع خطرات ضدانقلاب بعدی را مخفی سازيم.

من حتی فراتر می‌روم و خود اينگونه تفسيرها را نيز مشکوک می‌نامم. به چه دليل بايد تهيدستان شهری شعارهای نتانياهو و شيخ سلمان را تکرار کنند که خواهان عدم مداخله ايران در عراق و سوريه و لبنان هستند؟ از اينگونه اعتراضات دير يا زود دوباره خواهيم داشت. ايادی ارتجاع داخلی و خارجی نيز باز در آن مداخله خواهند کرد. اتفاقاً بايد از همين ابتدا به مرزبندی با اين ها پافشاری کنيم، صفوف خود را از آن ها جدا کنيم و به هيچ وجه اجازه ندهيم خواست‌های برحق توده‌ها با اين توطئه‌های ارتجاعی مخلوط شوند. بر اساس حتی تخمين‌های امپرياليستی، مخارج رژيم آخوندی در مداخلاتش در لبنان، سوريه، عراق و يمن جمعاً در سال حدود ۶ ميليارد دلار است. يعنی کم‌تر از ۲٪ بودجه سالانه‌ی دولت. در حالی که ۶۰٪ همان بودجه به حساب

خلافت اسلامی آقای خامنه‌ای در خود ایران واریز می‌شود. پس مشکلات اقتصادی توده‌ها صرفاً بخاطر این ۶ میلیارد نیست. عربستان سعودی هفته‌ای ۱ میلیارد دلار فقط خرج آدم‌کشی و داعش‌پروری در خاورمیانه می‌کند. جنگ عربستان علیه یمن بیش از ده‌ها میلیون نفر را جلوی چشمان ما در خطر قحطی و مرگ فرو برده است. نادیده گرفتن این واقعیت و در عین حال انگشت گذاشتن به این ۶ میلیارد دلار فقط به عقل جن می‌رسد و موساد و افشا نکردن این توطئه تبلیغاتی امپریالیزم در خاورمیانه و یا زمینه‌سازی برای آن فقط می‌تواند کار ایادی آن باشد. جالب است حتی بسیاری از گروه‌های به اصطلاح چپی ما نیز اینگونه توجیهات را تکرار می‌کنند. و جالب‌تر اینکه اتفاقاً همه هم، همان‌هایی هستند که همکاری با نهادهای امپریالیستی علیه رژیم و یا کمک مالی گرفتن از آن را نیز کار قبیحی نمی‌دانند. مثلاً اگر به تفسیرهای آن گروه‌هایی که در به اصطلاح "تربینال بین‌المللی" علیه ایران با ارتجاعی‌ترین جناح‌های هیأت حاکمه آمریکا همکاری کردند و یا کسانی که نقش دلال برای نهادهای به اصطلاح کارگری امپریالیزم را در جنبش کارگری ایران ایفا می‌کنند دقت کنید، خواهید دید همگی می‌گویند بها دادن به این توطئه‌ها یعنی نشستن در کنار رژیم!

اما تأکید کنم این به هیچ وجه به این معنی نیست که جنبش اعتراضی و واقعی گرسنگان و بیکاران ایران علیه رژیم سرمایه‌داری را زیر سنوال ببریم. حتی اگر کاملاً تحت رهبری جریان‌ات ارتجاعی داخلی و خارجی بوده باشد. این وظیفه‌ی همه ما سوسیالیست‌هاست که همراه با توده‌های ستمدیده باشیم. فقط با حمایت از خواست‌ها و شرکت در مبارزاتشان می‌توانیم از شعارهای نادرستشان انتقاد کنیم. به علاوه جز در چند تظاهرات یکی دو روز اول از

اینگونه شعارها کم تر دیده شد. و خواست‌های واقعی توده‌ها کاملاً توطنه‌های جریان‌ات وابسته به جناح‌های درون حکومتی و یا ارتجاع خارجی را تحت‌الشعاع خود قرار داد. هیچکدام از ما که در کف خیابان با توده‌ها نبودیم نمی‌توانیم قضاوت کنیم این شعارها تا چه اندازه ابتکار خود توده‌ها بود یا ابتکار دیگران. قصد من این است که بگویم باید هشیار باشیم. نقش دستگاه‌های جاسوسی امپریالیستی در انقلابات مخملی را دیده‌ایم. اوکراین، لیبی و همین سوریه را بخاطر بیاوریم. باید دائماً هشدار داد و اجازه نداد چنین توطنه‌هایی که واقعاً در جریان اند قوام بگیرند و یا توده‌ها خطر آن را نادیده بگیرند.

اینجا می‌توان مثلاً به مسأله‌ی خشونت‌ها و آتش زدن‌ها نیز اشاره کرد. می‌توان درک کرد چرا توده خشمگین ممکن است خود دست به این کارها زده باشد. اما آیا باید به این خاطر نقش آژان پرووکاتورها را نادیده گرفت؟ مثلاً در دو سه تا از ویدئوهای موجود می‌توان مشاهده کرد تعدادی از کسانی که دست به آتش سوزی‌ها می‌زدند لباس‌های یک رنگ و یک شکلی پوشیده بودند. البته اگر آنجا نباشید و از نزدیک مشاهد نکنید نمی‌تواند تنوری بافی کنید اما این مثلاً یکی از ترفندهای شناخته شده نیروهای امنیتی پلیسی است که در بسیاری کشورهای دیگر هم استفاده شده و می‌شود. برای اینکه نیروهای پلیسی رژیم عناصر آژان پرووکاتور خودشان را به اشتباه دستگیر نکنند باید یک نشانه مشخصی داشته باشند. استفاده تبلیغاتی رژیم در داخل و در سطح بین‌المللی از اینگونه عملیات برای توجیه سرکوب بعدی احتمال اینکه اینگونه تحریکات به آتش زدن‌ها کار خودشان بوده را قوی می‌سازد.

۴- بحران و اعتراضات اخیر دقت و توجه به مسأله‌ی مهم امپریالیزم و مداخلات خارجی را بیش از پیش و دوباره مطرح ساخته. بخشی از چپ با دستگاه تحلیلی خاص خود به پُررنگ کردن نقش مداخله خارجی مشغول است. خروجی این تحلیل شباهت بسیاری با نوع نگاه برخی جریان‌ات چپ مقطع انقلاب ۵۷ دارد. نگاهی که در حالت افراطی‌اش همواره منتج به ایستادن در کنار رژیم به شیوه‌های مختلف شده است. البته از سوی دیگر اشتیاق و ولع نیروهای سرنگونی‌طلب (با فرض سلامت و صداقت و عدم وابستگی) همراه است با نابینایی و عدم حساسیت نسبت به مداخله امپریالیستی (فعلاً کاری به حساب جیره‌خواران و موجب‌بگیران راست و چپ نیروهای امپریالیستی نداریم) و هر نوع نگرانی در این باره را به توهم توطئه و یا جانبداری از رژیم نسبت می‌دهد. شیوه‌ی برخورد صحیح در این زمینه کدام است؟

بهترین راه مبارزه با ترفندهای امپریالیستی و ارتجاع داخلی سازماندهی توده‌ها و طرح مطالبات واقعی آن‌هاست. گسترش مبارزات توده‌ها برای حقوق دموکراتیک و کنترل کارگری بر تولید و توزیع بهترین راه خنثی کردن توطئه‌های ارتجاع است. از هر نوعی که باشند. نیروهای ارتجاعی همواره پشت شعارهای بی‌محتوی و راه‌حل‌های از بالا مخفی می‌شوند. بنابراین شعار سرنگونی رژیم سیاسی بدون تأکید بر این دونکته و بدون گفتن چگونگی این سرنگونی و آنچه باید بعد از سرنگونی تحقق یابد دقیقاً ترفندی بود که در انقلاب قبلی نیز به ضدانقلاب امکان فریب مردم را داد. همچنین شعارهای تو

خالی و گنگ خرده‌بورژوازی که متأسفانه بر چپ ایران نیز حاکم است مثل انقلاب دموکراتیک توده‌ای، جمهوری دموکراتیک و یا بدتر "جمهوری ایرانی" (شعار محبوب هم احمدی نژاد و هم ناسیونالیست‌های ایرانی و هم صهیونیسم و امپریالیسم) همواره جاده صاف کن ضدانقلاب سرمایه‌داری بوده‌اند. و یا شعارهای به اصطلاح "طبقاتی‌اشان از قبیل "سرمایه‌های وابسته را ملی کنید!" یعنی همان شعاری که به آخوندها اجازه داد بخش عمده‌ای از شرکت‌های سرمایه‌داری زمان شاه را چپاول کنند. رادیکالیسم خرده‌بورژوازی حتماً این بار با شعار سرمایه‌های آخوندی را ملی کنید به میدان خواهد آمد! نظام امپریالیستی چیزی نیست جز نظام سرمایه‌داری جهانی و مبارزه ضدامپریالیستی در ایران چیزی نیست جز مبارزه با سرمایه‌داری در ایران. پس باید هم کل نظام سرمایه‌داری را هدف گرفت و هم بر حل همه‌ی تکالیف دموکراتیک انقلاب تأکید کرد. فقدان این استراتژی و برنامه انقلابی منتج از آن مهم‌ترین کمبود چپ در مقطع انقلاب ۵۷ بود و این کمبود نه تنها کماکان ادامه دارد بلکه با تغییر واقعیت و گذشت زمان عمیق‌تر شده است.^۱ چپ‌ما فقط هنگامی که جنبشی اعتراضی توده‌ای می‌شود به یاد برنامه انقلابی می‌افتد، اما چهار دهه پس از تجربه انقلاب قبلی هنوز اغلب ما ضرورت بحث جدی و تدوین سریع استراتژی و برنامه انقلابی را قبول نداریم. ریشه اصلی تفرقه و تشتت چپ و بعلاوه عامل اصلی بقا و توجیه آن در وهله‌ی اول در همین کمبود است. هر گروهی یک سری شعارها و مطالبات را که از این تجربه و آن تجربه، از این کشور و آن کشور و از این ایدئولوژی و آن ایدئولوژی به عاریت گرفته‌اند برای خودش عمده کرده است و حتی حاضر به

^۱ - برای بحث استراتژی انقلابی در ایران به مقاله زیر رجوع کنید:

<http://revolutionary-socialism.com/revolutionary-strategy-iran-fa/>

فکر کردن در باره آن نیست تا چه رسد دامن زدن به بحثی در سطح کل جنبش.

روشن کردن صف‌بندی نیروهای طبقاتی و اجتماعی نیز بسیار اهمیت دارد. تضمین نقش عمده برای کارگران و زحمتکشان و ارائه‌ی شعارهای حکومتی با ماهیت طبقاتی روشن به نیروهای بورژوازی اجازه نخواهد داد هدف حفظ دولت بورژوا را پشت شعارهای رادیکال و سرنگونی‌طلبانه مخفی سازند و انقلاب را منحرف کنند؛ مثلاً شعارهای گنگی مثل جمهوری دموکراتیک و یا حتی جمهوری شوراها به جای شعار روشن حکومت کارگران و زحمتکشان. اگر از همین امروز برای سراسری کردن جنبش کارگری حول یک سری خواست‌های اولیه که مورد قبول و قابل فهم برای همه کارگران و زحمتکشان باشد تلاش نکنیم و بدین وسیله نقش مرکزی جنبش کارگری را برجسته نسازیم باز هم توده‌های زحمتکش و تهیدستان شهری به دنبال بدیل‌های گنگی خواهند رفت که عاقبت همان بلا را بر سر ما نازل خواهد کرد که در انقلاب پیشین دچارش شدیم.

اما از همه مهم تر شعار سیاسی مرکزی جنبش است از امروز تا سرنگونی رژیم ولایت فقیه. شعاری که بتواند نیروهای دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری را متحد کند. طبعاً ما نه می‌توانیم حول شعار حکومتی با بورژوازی توافق داشته باشیم و نه باید به خاطر وحدت با آنان شعار حکومتی خودمان را آبکی کنیم. اما پیرامون خواست مجلس مؤسسان که راه اصلی پیشگیری از ترفندهای ارتجاع برای تحمیل حکومتی دیگر از بالاست می‌توان اکثریت عظیم توده‌ها را متحد کرد و حتی لایه‌های دموکراسی طلب را از رهبری بورژوازی جدا ساخت. اکنون طرح این شعار و شناساندن آن به توده‌ها و محبوب ساختن آن از

هر زمانی حیاتی‌تر است. به بورژوازی و امپریالیزم اجازه ندهیم که حتی بعد از انقلاب پیروزمند حکومتی را از بالا به انقلاب تحمیل کنند!^۲

۵- وضعیت و توان و نحوه‌ی مداخله‌ی نیروهای چپ و همچنین طبقه‌ی کارگر در شرایط فعلی و نیز وضعیت‌های مشابه‌ی آتی و نزدیک را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ کاستی‌ها و ضعف‌های اصلی این نیروها در جهت اثرگذاری کدام است؟ چپ و نیروی مرفعی اکنون چگونه قادر به مداخله و کنشگری خواهد بود؟ شرایط و گزینه‌ها و امکان‌های مطلوب امروزی به نسبت دوره‌های قبل در جهت مداخله‌ی مؤثر برای چپ چه چیزهایی است؟

یکی از نکات دیگر که وقایع اخیر برجسته ساخت وضعیت اسفناک نیروهای چپ است. اولاً در تمام این تظاهرات شاید با استثنای دانشگاه تهران از شعارهای چپ چندان خبری نبود. البته گزارش‌های کاملی در دسترس نیست و ملاحظاتمان احتمالاً قدری ذهنی خواهند بود، اما بر اساس ویدئوهای موجود و سایر شواهد و گزارش‌های موجود باید گفت در کف خیابان از جریانات چپ چندان خبری نبود. شعارهای تظاهرات و واکنش بعدی و تفسیرهای جریانات چپ از این اعتراضات نشان می‌دهد که از هر لحاظ که به این قضیه نگاه کنید وضع چپ به مراتب بدتر از دوران قبل از انقلاب ۵۷ است. هم در کلیتش تأثیر و نفوذ آن کمتر شده و هم به مراتب پراکنده‌تر و هم بی‌پایه‌تر از سابق است.

^۲ - برای بحث رابطه سوسیالیزم با مجلس موسسان به مقاله زیر رجوع کنید:
<http://revolutionary-socialism.com/on-consituent-assembly/>

مضافاً به اینکه اغلب اطمینان به شعارهای قبلی خودشان را نیز از دست داده‌اند.

چپ ایران بعد از شکست انقلاب ۵۷ عملاً تبدیل به کارخانه فرقه‌سازی شده است. امروزه نزدیک ۱۰۰ گروه مدعی پیدا شده‌اند. یکی از یکی سکتاریست‌تر و دورتر از آن چیزی که لازم است و یکی از یکی بی‌پایه‌تر و محفلی‌تر. به علاوه بی‌اصولی، عقبگرد تنوریک و دنباله روی از حوادث بیداد می‌کند. بسیاری از خط‌قرمزهایی که قبلاً حتی چپ استالینیست و مانوئیست حداقل در حرف قبول داشت امروزه به شکلی آشکار نقض می‌شوند. اگر در آن دوران همکاری با امپریالیزم بزرگ‌ترین گناه تلقی می‌شد امروزه جاسوسی برای آمریکا و اسرائیل و حتی عربستان سعودی با افتخار زرنگی نامیده می‌شود. بخش عمده‌ای از جریانات چپ که در انقلاب ۵۷ به بهانه‌ی ضدامپریالیست بودن خمینی دنبال ضدانقلاب افتادند امروزه یا به راهگشایان پروژه‌های امپریالیستی در ایران و یا به دنبال‌چاه‌های جریانات ارتجاعی داخل خود رژیم تبدیل شده‌اند. جریانات انتقادی آن دوران هنوز نه، توانسته‌اند از هیچیک از اشتباهات عمده‌ی تنوریک و برنامه‌ای آن دوران درسی بگیرند و نه، در ارتباط با شرایط فعلی سرمایه‌داری خود را به روز سازند. به بسیاری از رفقا بر خواهد خورد اما واقعیت این است که در شرایطی که بحران انقلابی در راه است حتی از یک گروه صد نفره که واقعاً بتوان گفت معرف سوسیالیزم انقلابی در دوران فعلی است برخوردار نیستیم. در توصیف وضعیت اسفناک ما همین بس که اکنون مارکسیزم قانونی داخل کشور و یا "چپ مستقل" که معنایی جز چپ منفرد و بی‌اثر ندارد از بخش عمده‌ای از سازمان‌های موجود چپ معقول‌تر و واقع‌بین‌تر به نظر می‌رسد. اگر بخود

نیایم و تغییر و تحولی جدی و سریع در چپ ایران شکل ندهیم آینده‌ی فجیعی در انتظار ماست. نتیجه‌ی مستقیم این وضعیت وخیم تشدید تمایلات اپورتونیستی و دنباله‌روی از توطئه‌های ضدانقلاب جهاتی از یک طرف و آنارشیزم و خودفربیی از طرف دیگر است. اگر دلیل عمده‌ی شکست انقلاب ۵۷ عدم شناخت چپ از ماهیت ضدانقلاب بود امروزه قبل از آنکه حتی انقلابی رخ دهد پیروزی ضدانقلاب بعدی تضمین شده است.

برای توجیه این ادعا می‌توان به چند نمونه از واکنش‌های مختلف جریانات چپ نسبت به اعتراضات اخیر اشاره کرد:

اول باید به برخی شعارهای بی‌ربط و گاه مسخره‌ای که هر کدام از فرقه‌ها برای توجیه وجود خود در رقابت با یکدیگر ارائه می‌دهند اشاره کرد. هر کسی باید هم متفاوت باشد و هم رادیکال‌تر از بقیه. یکی "انقلاب گرسنگان" را آغاز و نه حتی پیش درآمد انقلاب بعدی اعلام می‌کند، دیگری کارگران را به تشکیل کمیته‌های مخفی و اعتصاب عمومی دعوت می‌کند و آن یکی فیلش یاد هندوستان کرده و در "بسیاری شهرها" شکل "قیام مسلحانه و قهرآمیز" را راه چاره می‌بیند. اگر اولی و سومی را بتوانیم رومانتیزم انقلابی بنامیم به دومی که اتفاقاً توسط بسیاری از گروه و محافلی که در اسم و ادبیات و شعارها دائماً از کارگر و سوسیالیزم سخن می‌گویند واقعاً باید جایزه فکاهی سال را داد. اینکه چگونه می‌توان مخفیانه اعتصاب عمومی سازمان داد بماند. حتماً در لندن و پاریس و واشنگتن تجربه عملی آن را هر روزه دیده اند. آیا این همان بیماری عبارت پردازی به جای فعالیت واقعاً انقلابی نیست؟ همان "بیماری کودکی" به شکلی مضحک و ایرانی. هر جا که کم بیاوریم پیشنهاد اعتصاب عمومی می‌دهیم. تازه مثل اینکه اعتصاب عمومی حلال مشکلات

است. همان طور که انقلاب بدون حزب انقلابی شکست خواهد خورد، اعتصاب عمومی نیز در شرایط فعلی - یعنی، فقدان هرگونه سازماندهی، حتی اتحادیه‌های واقعی محلی تا چه رسد به سازمان سراسری کارگری یا حزب انقلابی- بدون خواست و اهداف روشن و بدون نیرویی سراسری که بتواند آن را واقعاً سازمان دهد به کجا خواهد کشید جز شکست و سرکوب؟ باید پرسید چرا تعارف می‌کنید؟! اگر به این راحتی با یک فرمان چندنفره می‌توان اعتصاب عمومی راه انداخت خوب یک ضرب به مردم بگویید انقلاب کنند دیگر چرا اینگونه کجدار و مریض؟!

اما جایزه ی اسکار سیاسی به "حزب کمونیست کارگری"، یا چپ "مدرن" و آمریکایی تعلق می‌گیرد. این ها همان حضراتی هستند که دولت استعمارگر اسرائیل را دموکراتیک‌ترین کشور خاورمیانه می‌دانستند. از بمباران افغانستان دفاع می‌کردند و دریافت کمک مالی از نهادهای وابسته به امپریالیزم و صهیونیزم را زرنگی می‌نامند. در یکی از اطلاعیه‌های روزانه خود خطاب به نیروهای نظامی رژیم اعلام کردند "به مردم شلیک نکنید! اسلحه‌تان را زمین بگذارید و بمردم ببیونید!" واقعاً چه می‌توان گفت؟ منظور دوستان کدام نیروهای نظامی است؟ ارتش یا سپاه پاسداران؟ واقعاً آیا افرادی به این خوش باوری در تمام ایران پیدا می‌شود که از پایه های شبه فاشیستی رژیم توقع داشته باشد که به مردم شلیک نکنند؟ البته این شعار هدف دیگری داشت. به همین سبب شایسته اسکار در رشته هنرپیشگی سیاسی است! این در واقع شعار آقای رضا پهلوی بود که حضرات با زدن چشمکی تکرار کرده‌اند. اما جناب والا حضرت می‌خواهد با این شعار به بانکدارانش در عربستان وانمود کند که هنوز در ارتش ایران نفوذ دارد. حتی او هم هرگز

ادعا نکرده است که سپاهیان اسلام نیز مشغول پیوستن به ایشان اند. مشاهده می کنید که سناریوی سیاه و سفید حکمتیزم در عمل یعنی همکاری با سلطنت طلبان!

در رقابت با این زرنگی های چپ خرده بورژوا، خود خرده بورژوازی در رادیکال ترین شکلش سنگ تمام را گذاشت و پس از مطالعه ی هزار جلد بادیو و ژیزک از درون خود طرح رادیکال و کاملاً جدید و رخداد گونه "رفع حجاب اجباری" را در مقابل ملت قرار داد! رفورمیست ها و اکونومیست ها و کمونیست های اروپایی ما نیز تو گویی همین الان در کابینه نشسته اند و روی سخن اشان بیش تر با جناح های حکومتی و ارائه ی راه حل های معقول برای جلوگیری از آشوب است. یکی از رفقا پیشنهاد داده بود در موازات "این شورش سراسری" باید "عنصر اجتماعی" جنبش را تقویت کرد. چگونه؟ با طرح خواست هایی مثل بدهکاران بزرگ بانک ها را اعلام کنید! مسئولین ورشکستگی صندوق های بانکشستگی را افشا کنید! لیست نهادهایی که از دولت جیره و مواجب می گیرند را منتشر کنید. این چه چیزی است جز گفتن اینکه از بین مثلاً ۱ میلیون دزد لیست چند نفر را اعلام کنید که دل مردم خوش بشود؟! آن هم در شرایطی که دیگر در شهرستان های دور افتاده ایران هم، همه ی مردم می دانند همه ی دستگاه حاکمیت مشغول چپاول است. جایزه کم خواهیم آورد و الا در این مقوله مستحق زیاد است.

دوم اینکه اغلب فرقه های سیاسی ما در همه جا و در هر جنبشی یا خود را می بینند یا کمبود خود را. در نتیجه اعلامیه ها پُر است از اشک تمساح در باره ی فقدان حزب انقلابی در کنار دستورالعمل های همان حزبی که وجود ندارد برای توده ها مثل "کمیته های مخفی" بسازید، "طبقه ی کارگر" را

متشکل کنید، دانشجویان را به کارگران وصل کنید، "کمیتة های مشترک" چپ بسازید... اما دو هفته بعد از خوابیدن سروصدا خودشان همه این دستورالعمل‌ها را فراموش می‌کنند و به روتین‌های قبلی باز می‌گردند. یعنی از سالروزی به سالروز دیگر و از جمع‌آوری امضا برای عریضه‌ای به عریضه دیگر. باید پرسید مگر عین همین دستورالعمل‌های رادیکال را در ۸۸ هم ندادید؟ بعد چه شد؟! اینکه چرا چپ آماده نیست و وظایف تک‌تک ما در قبال این کمبود چیست کاملاً از حوزه‌ی فکری فرقه‌گرایان خارج است. چندین سال است که ضرورت ایجاد حزب انقلابی و ایجاد جنبش سراسری کارگری در بین خود فعالین کارگری داخل کشور نیز مطرح شده است. باید از دوستان صمیمانه تقاضا کرد لطفاً قبل از تکرار پیشنهادات همیشگی اول بگویید خود شما در قبال این دو وظیفه بالا چه کرده‌اید.^۳

پراکندگی و تشتت در چپ یعنی هر فرد و محفل مستقلی ناچار است که به اصطلاح خود وارد گود دستورالعمل دادن بشود و درک اوضاع را مخدوش‌تر و مخدوش‌تر سازد و با این رویه این چند نفر سوسیالیست محدود نیز در عمل پاسخی به چه باید کرد نخواهند داشت. بنابراین در جواب سنوال شما در باره‌ی مداخله‌ی مؤثرتر در جنبش باید این دستورالعمل را داد که دوستان

^۳ - برای مبحث جنبش سراسری کارگری به مقاله زیر رجوع کنید
<http://revolutionary-socialism.com/workers-national-organisation-fa/>

و برای مباحثات بین فعالین کارگری در باره حزب انقلابی و جنبش سراسری به بیانیه‌های زیر رجوع کنید
<http://revolutionary-socialism.com/rs-hezbe-enghelabi/>
<http://revolutionary-socialism.com/tasks-of-communists-in-the-workers-movement/>
<http://revolutionary-socialism.com/tasks-of-communists-in-the-workers-movement/>

دستورالعمل ندهید! فرقه های خود را منحل کنید. درگیر مبارزات واقعی کارگران و زحمتکشان بشوید و قبل از پیشوا پرستی و در انتظار مهدی به فرقه گرایی ادامه دادن کمی هم از مردم یاد بگیرید! حال که حتی طرفداران "جمهوری ایرانی" نیز به یاد بزرگواری و انسان دوستی کوروش هخامنشی افتاده اند ما باید از مخالفین مذهب رسمی ساسانیان، مزدک و مانی یاد کنیم که جنگ نور و تاریکی را در جوهر حیات می دیدند. جنگ ما نیز همین است جنگ با ولایت فقیه و جنگ با سرمایه داری! این جنگ به گفته مانی در وهله اول درونی است. برای ما این یعنی جنگ با تاریکی ایدئولوژیک و پیوستن به نور علم! همان طور که مارکس در انقلاب ۴۸ فرانسه گفت آن چه جنبش لازم دارد "گرایش سوسیالیزم انقلابی" است.

۶- آیا رژیم و جناح های اصلی آن قادر به حل بحران های مختلف ساختاری و سیاسی و منطقه ای (مسبب پدید آمدن اعتراضات اخیر) خواهند بود؟ به نظر شما واکنش رژیم در کوتاه مدت و میان مدت برای کنترل و حل بحران های مورد اشاره چه خواهد بود؟

تضاد بین رژیم ولایت فقیه و دولت بورژوازی بویژه بخاطر احتمال مرگ قریب الوقوع رهبر به حالت انفجار پذیر رسیده است. و بدون حل آن امکان آن درجه از رشد اقتصادی که برای رفع بحران فعلی ضرورت دارد فراهم نخواهد شد. بانک جهانی در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد تخمین می زد که ایران به بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی فقط برای پروژه های جاری نیاز دارد. این رقم احتمالا اکنون به بالای ۱ تریلیون دلار رسیده است. اما در

برنامه‌ریزی‌های دولت آن هم بسیار خوشبینانه حدود ۶۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی سالانه در نظر گرفته شده در صورتی که تاکنون رقم واقعی کم‌تر از ۵ میلیارد دلار بوده است. دو راه حل در مقابل رژیم قرار دارد. یا باید بخش بزرگی از منابع مالی که در اختیار خلافت است به صندوق دولت برگردد و مفتخوران آن مالیات پردازند و یا حجم سرمایه‌گذاری خارجی در چند سال آینده افزایش عظیمی بخود ببیند. راه حل اولی میلیون‌ها قهقهه‌کش خلافت را فقر زده خواهد کرد و شانس اینکه ترامپ از جیب خودش به دولت ایران کمک مالی کند بیش‌تر است تا اینکه آقایان یک ریال از ثروت غارت رفته را پس بدهند. بعد از همه این اعتراضات در ایران آخوند وقیحی مثل صدیقی در نماز جمعه تهران می‌گوید تازه این مقدار چپاول کم است و بودجه بزرگ‌تری برای حوزه‌ها طلب می‌کند! راه حل دوم یعنی سرمایه‌گذاری خارجی به میزان لازم و قابل ملاحظه در شرایط فعلی تا چندین سال دیگر غیر محتمل است. ترامپ برجام را در حالتی بلامتکلیف قرار داده است که عملاً تفاوتی با لغو آن ندارد. سرمایه‌گذاری خارجی در ایران به خاطر خطر تحریم‌های بعدی دولت آمریکا معلق مانده است. مأمورین رژیم به هارت و پورت‌های معمول که اگر آمریکا برجام را لغو کند فلان و بهمان می‌کنیم ادامه می‌دهند اما همین واقعیت که در عمل هیچ کاری نمی‌کنند نشان می‌دهد که نمی‌توانند و تا چه اندازه به همین برجام وابسته هستند. بنابراین باید در انتظار تشدید بحران و افزایش فقر و بیکاری بود. اعتراض علیه این وضعیت سرکوب‌شدنی نیست و اعتراضات گسترده بعدی سازمانیافته‌تر نیز خواهد شد.

به علاوه، ابعاد بحران مالی سرمایه‌داری ایران هنوز کاملاً آشکار نشده است. عوامل اصلی بحران نه تنها از بین نخواهند رفت بلکه شدت نیز خواهند گرفت. سقوط نظام بانکی کشور خطری جدی است. اغلب مؤسسات مالی که از دوره ی احمدی‌نژاد به ارث رسیده‌اند چیزی جز ترفندهای پانزی مانند نیستند. یعنی نوعی کلاهبرداری مالی که سود سپرده‌های قبلی با سپرده‌های بعدی پرداخت می‌شوند. افشای این واقعیت باعث شد که مردم کم‌تری فریب وعده‌های اغواکننده این مؤسسات را بخورند، و البته با کاهش سپرده‌های جاری، سرنوشت چنین سیستمی فروپاشی کامل است. بنابراین در چند سال آینده پس‌اندازهای تعداد بیش‌تری از مردم به باد فنا خواهند رفت و تعداد بیش‌تری از صندوق‌های بازنشستگی تاراج خواهند شد. از طرف دیگر آمریکا و اسرائیل با پشتیبانی مالی عربستان مشغول ایجاد و گسترش باندهای سیاه بیش‌تری در منطقه و در خود ایران هستند که مخارج بقای رژیم را دائماً افزایش خواهد داد و کسری بودجه را دائماً بزرگ‌تر خواهد کرد.

نتیجه ی این وضعیت چیزی نیست جز تشدید بحران‌های داخلی و منطقه ای و بنابراین تشدید جو امنیتی و مداخله هر چه بیش‌تر سپاه و بسیج در زندگی شهروندان. خودشان بارها به زبان آخوندی خودشان گفته اند که خلافت مستلزم شمشیر است. بنابراین اسلام نوینی که ولایت فقیه در سر دارد نظامی تر و فاشیستی تر خواهد شد. و با در نظر گرفتن این واقعیت که آمریکا، اسرائیل و عربستان یعنی "ائتلاف" ایجاد آشوب در خاورمیانه نیز به این بحران ها دامن خواهند زد. پس باید در آینده ی کوتاه مدت انتظار درگیری‌های بیش‌تری با خلافت آقایان را داشت.

آنچه مسلم است نه بدیل اصلاحات و نه بدیل عوام‌فریبی و نه بدیل حکومت نظامی دیگر پاسخگو نیست. هنگامی که توده های وسیع دست به اعتراض می زنند یعنی دیگر دوران سیاست از بالا تمام شده است. اعتراضات اخیر بیش از هر چیزی فعلیت انقلاب را در ایران اثبات کرد. بیچارگی بالایی ها در واکنش به آن در شرایطی رخ می دهد که وحدت درون رژیم نیز عملاً از هم پاشیده است. چند دستگی رژیم در برخورد به تظاهرات اخیر و یکدیگر را مقصر دانستن به خوبی این وضعیت را نشان داد. به همین سبب خطر جدیدتری نیز در انتظار ماست. همانند انقلاب قبلی بخش هایی از دستگاه دولتی به سرعت وارد مذاکرات پشت پرده با ارتجاع خارجی برای دست و پا کردن آلترناتیو بعد از آخوندها خواهند شد. به نظر من این ماجرا نقداً آغاز شده است و اطمینان داشته باشید که دولت های روسیه، انگلیس (و اروپا) و آمریکا نیز هم اکنون مشغول یارگیری هستند. بیش از هر زمان باید مراقب دسیسه های از بالا بود. و بیش از هر زمان آماده سازی خود برای شرکت در موج بعدی به وظیفه ی روزِ همه ی ما تبدیل شده است! خط ما هم باید به صراحت خط مستقل سوم باشد، نه جمهوری اسلامی و نه جمهوری ایرانی. بلکه تشکیل مجلس موسسان دموکراتیک و انقلابی، ایجاد حکومت کارگران و زحمتکشان و انتقال به جمهوری سوسیالیستی.

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری